



## فرمان نهم و دهم

### فرمان نهم

به خانه همسایه خود طمع نورزید

یعنی چه؟

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم  
بطوریکه ما نباید با حيله و فریب به دنبال ارث و مال خانه او باشیم و نباید با تظاهر و جعل کردن مالک چیزی شویم، بلکه به  
انان کمک کرده و از اموالشان را حفاظت نماییم

### دهمین فرمان

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم

تو نباید به زن، نوکران و خادمین و کنیزان، و دام و طیور و هر چیز که از آن همسایه ات است طمع بورزی.

یکی از خانم های پرفسور دانشگاه هاروارد امریکا به نام الن لانگنر در سال 2007 پژوهشی درباره قدرت تفکر انجام داده است که نتیجه ای که از آن بیرون آمده است این را نشان می دهد که قدرت تفکر بر تمام زندگی ما تاثیر گذار می باشد. و تعیین کننده همه اهداف مان می باشد. ایشون مقاله خودشان را با این عنوان جمع بندی کرده اند " تو همان شخصیتی هستی که به ان فکر می کنی" که البته ایشون از الهام گرفتن این جمله معروف که می گوید " تو همانی هستی که از ان تغذیه می کنی " به این عنوان اشاره کرده اند .

این کشف و یا بهتر بگوییم این راز را افراد در تبلیغات شان استفاده می کنند. همینطور سیاستمدارها هم می دانند که چطور می توانند با این روش در رفتار انسان ها تاثیر بگذارند.

چیزی که این خانم پرفسور تحقیق کرده است را خداوند انها را در فرمان های نهم و دهم گنجانده است.

در فرمان های نهم و دهم موضوع بر سر افکاری است که در وجود ما انسان ها بوجود می آیند می باشد. در فرمان های دیگر موضوع سخن خداوند ، بر می گردد به اعمال ما ، ولی در اینجا صحبت از افکار ما انسان ها می باشد. ما نباید اجازه بدهیم که در قلب و وجود ما ، تفکر حسادت و طمع بوجود آید و به ما رنج وارد کنند. مارتین لوتر از فرمان نهم و دهم اینگونه متوجه شده بود که ادم های بسیار مومن با وجود تفکر خوب دست به اعمال نیکو زده اند. بلکه افکار خوب می تواند زندگی یک شخص را به یک

زندگی کاملا روحانی و با ایمان سوق دهد و تفکر در آن ، او را کاملا تغییر دهد.

بخاطر همین خداوند این دو فرمان را به دستورات اش اضافه کرد تا آنها مانعی برای ما در برابر این گناهان باشد تا ما به هر گونه ای به اموال و ناموس دیگران طمع و حسادت نداشته باشیم. و به این فرامین توجه داشته باشیم. (ایمان نامه ما در سال 1987 صفحه 667 در کلیسای اوانگلیش لوتری گوترسلوهر)

حسدی که در قلب ما وجود دارد معمولا همیشه فقط در قلب ما باقی نمی ماند بلکه همانطور که ان خانم پروفوسور خوب تشخیص دادند این حس در اعمال ما نیز نشان داده می شود و در رفتار ما نیز امیخته می گردد. ما این موضوع را کاملا به واضح می توانیم در داستان هابیل و قابیل ببینیم که چطور قابیل برادرش را بخاطر این حسادت می کشد.

ولی قابیل و هدیه اش را منظور نداشت. پس قابیل بسیار خشمگین شد و دلریش گشت 6. آنگاه خداوند به قابیل گفت: «از چه سبب خشمگینی و چرا دلریش گشته ای؟ اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش 4:5-7)

ما به خوبی ادامه داستان را می دانیم که چطور ان فکر پلید باعث انجام یک عمل خبیث شد و همچنین می بایستی خون برادر او به همین خاطر ریخته می شد.

لوتر به ما در این فرمان این هشدار را می دهد که :

ما نباید با حس طمع الود به کمین مال و جان دیگران بنشینیم و با حقه ای آنها را برای خودمان بدست اوریم.

اینجا نباید این اشتباه شود که در اینجا موضوع این است که یک انسان نمی تواند برای خودش چیزهایی که نیاز دارد را ارزو بکند. در این جهان میلیون ها انسان وجود دارند که برای خودشان یک جای خواب و یک سرپناه ندارند. این افراد مسلما می توانند برای خودشان این ارزو را بکنند که این نیازمندی ها را دیگر نداشته باشند و زندگی بهتری را برای خودشان رقم بزنند. ولی اینگونه نباید باشد که در دل آنها برای کسب مال و جان افراد دیگر طمع رخنه بکند تا باعث انجام اعمال خبیثانه در قبال انسان های دیگر شود.

موضوع فرمان دهم کمی مفصل تر می باشد و برای ما چیزهای زیادتری را که برای دیگران محسوب می شوند را نام می برد.

ما نبایستی در خودمان این اجازه را بدهیم که این چیزها را برای خودمان طلب داشته باشیم و یا در فکر خودمان به آنها طمع بورزیم و همچنین در نهایت نباید بخاطر آنها رابطه ما با انسان های دیگر به دشمنی بیانجامد. حالا چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی که ما به این تفکرات اجازه بدهیم که در ما بوجود آیند؟ ما درباره ان می توانیم هزاران مثال بیاوریم که مثلا چطور یک رابطه دوستی خوب بین دو نفر تبدیل به جدایی و دشمنی باهم می شود. حال چرا اینگونه می شود؟ شاید جواب این باشد که مثلا "دوست من چشم اش دنبال دوست دختر من است" این یک جواب خیلی تلخی می تواند برای این سوال باشد. خداوند نمی خواهد که انسان ها از همدیگر جدا بشوند و یا با هم به دشمنی پردازند. او همچنین نمی خواهد که ما را حسادت دربرگیرد. او بجای اینها دوست دارد که بین ما مشارکت و محبت جاری باشد. مخصوصا که ما مسیحیان که با هم خواهر و برادر هستیم و همه متعلق به پیکر عیسی می باشیم. ما در مثال زیر می توانیم درک بکنیم که این فرمان چطور می تواند برای ما دشوار باشد:

ما می توانیم یک کارگری را تصور بکنیم که از زمان های بسیار طولانی از دستمزد پایینی برخوردار بود و او هیچ چیز اضافه ای در شغل اش به عنوان دستمزد دریافت نمی کرد. حال چرا اینگونه بود؟ زیرا دوست و همکارش در این قسمت از او بهتر می بود. و بالاخره یک روز یک فکر خیلی پلیدی به ذهن او می رسد. و با خودش می گوید چقدر خوب می شود که اگر همکارش برای مدتی مریض بشود و یا اصلا بمیرد. اینگونه افکار پلید متأسفانه به ما همیشه خیلی نزدیک هستند. ما می توانیم بیت 6 شعری معروف " خورشید تابانی پر از تراوت و شادی" از پاول گرهارد را بخوانیم:

"اجازه بده که من بتوانم تمام برکات تو را که به دوستانم

و دیگران می دهی را بدون حسادت در آنها با شادی ببینم."

ما چطور می توانیم که از این افکار پلید که در قلب مان وجود دارند رهایی یابیم و دیگر بتوانیم برای دیگران ارزشهای خوبی داشته باشیم؟ در دنیای امروز ما ، یک سری از انسانها هر روز یا ثروتمند می شوند و یا فقیر یا باهوش و یا بدون تفکر یا دستور دهنده می شوند یا دستور گیرنده یا صاحب خانه می شوند و یا... . از زمان تولد برای همه انسان ها این پیش آمده است که چرا یک سری از آدم ها چیزهایی را دارند که انسان های دیگر ان را ندارند. و این فاصله ها امروزه همیشه در حال بیشتر شدن می باشند. منطق سوسیالیسم و کمونیسم سعی داشتند که این فاصله طبقاتی را بردارند. ولی آنها نتوانستند چنین کاری را انجام بدهند و این فاصله ها همچنان وجود دارند ما نمی توانیم این فاصله ها را از بین ببریم ولی ما می توانیم ان چیزهایی که به ما ربط پیدا می کنند و ما به آنها تفکر می کنیم را تغییر دهیم. و ما در این حالت در مرکز فرمان نهم و دهم قرار می گیریم که ایا ما می توانیم به طور کل افکارمان را تحت کنترل دریاوریم و یا آنها را تغییر بدهیم؟ ولی تجربه به ما این را نشان داده است که تفکر یک قدرت خیلی درونی زیادی دارد. افکار ما به همانند یک کامیون بزرگی که از یک سرازیری در حال پایین آمدن است می باشد که یک تابلو " ترمز بگیرید" در کنار جاده قرار دارد ولی برای ان کامیونی که در حال پایین آمدن از ان سرازیری است که نمی تواند ترمز بگیرد بی معنی می باشد. ایا تفکر ما همانند این کامیون می باشد؟ ایا افکارمان را غیر کنترل شونده درآورده اند؟ همانطوری که ان تابلو " ترمز بگیرید" برای ان کامیون بی فایده می باشد ، ما هم نیز نمی توانیم افکارمان را با توانایی های خودمان و از روی امیال مان کنترل بکنیم. این را باید هر نفر در جاهای زیادی دیده باشد . مثلاً یکی از ان زمان ها ، زمانی بود که عیسی به این دنیای ما انسان ها پا می گذارد. جایی که خدا توسط عیسی انسان می شود و مردم ان زمان او را می کشند ولی او در برابر این همه حسادت و نفرت فقط محبت خودش را ابراز می دارد. و او هیچ گاه از قالب خدایی خودش بیرون نیامده و کنترل افکاراش را از دست نداده است. و یک محبت بسیار زیبا بر یک رنج عظیم پیروز می شود.

به همین خاطر عیسی می گوید: شما قبل از هر چیز برای به دست آوردن پادشاهی خدا و انجام خواسته های او بکوشید، آن وقت همه این چیزها نیز به شما داده خواهد شد. (متا 6؛33)

عیسی هیچ گونه نسخه ای برای یک بیمار تجویز نمی کند که چطور از این افکار رهایی یابد. بلکه او بیشتر از این ها به ما می دهد او خودش را به ما هدیه می دارد. وقتی که ما این را بدانیم که ما به او متعلق هستیم پس ما از همه این افکار و بارهای سنگین نجات پیدا خواهیم کرد.